

عزیزان

دکتر علی اصغر فانی

گزیده‌ای از خاطرات آموزشی



کردها، مهمان نوازند

رئیس اداره آموزش و پرورش، شخصی به نام آقای بهرامی بود که در آن زمان به دلایلی از میوان رفته بود و آقای احمدی معاون ایشان، موقتاً سرپرستی اداره را برعهده داشت. در مدت دو سه روزی که در میوان بودم، جلسات مفید و ثمربخشی با ایشان و افراد و سازمان‌های مختلف داشتم و تمام نظرات را جزء به جزء یادداشت می‌کردم. روز جمعه هم در نماز جمعه میوان شرکت کردیم و ساعتی نیز مهمان خانواده شهید «کهنه‌پیرا» از مبارزان کرد مسلمان بودیم. دو یا سه فرزند خود را تقدیم انقلاب کرده بودند.

آن روز وقتی وارد منزل این خانواده غیور کرد شدم، با شنیدن خوشامد مادر خانواده که گفت: «حیف که پسرهایم شهید شده‌اند، و گرنه آن‌ها را جلوی پای شما قربانی می‌کردم...» به شدت متقلب و شرمینده شدم.

قبلاً از ویژگی‌های اخلاقی و مهمان‌نوازی کردها بسیار شنیده بودم و می‌دانستم که مهمان برای این مردم دوست‌داشتنی، بسیار عزیز است، اما هرگز تصورش را هم نمی‌کردم که مادری دل‌سوخته و چند فرزند رشید از دست داده، با چنین جمله‌ای از مهمان استقبال کند و او را گرامی بدارد.

ناگفته نماند که مهمان‌نوازی ویژگی مشترک همه ایرانیان است، اما میزان آن، شهر به شهر و منطقه به منطقه فرق می‌کند. امروز به جرئت می‌گویم که مردم کردستان از تمام مردم ایران مهمان‌نوازترند و ما به کمک این خصلت پسندیده مردم کردستان توانستیم جان بسیاری از نیروهای آموزش و پرورش و معلمان شریف و زحمتکشمان را در آشوب و ناامنی حاکم بر کردستان حفظ کنیم.

ایران بزرگ

من در سال‌های اقامت در کردستان، با بسیاری از خانواده‌های کرد معاشرت داشتم و از حشر و نشر با خانواده‌های بومی و دیدار با نوجوانان دانش آموز کردستان متوجه شده بودم که دنیای آنان که آینده‌سازان کشورند، بسیار کوچک است. به نظر می‌رسید تصور آن‌ها از دنیا، در کردستان و روستاهای آن خلاصه شده و من که لزوماً تغییر این نوع نگاه محدود را حس می‌کردم، در صدد برآمدم با تشکیل اردوهای متعدد و شرکت دادن جوانان و نوجوانان کرد در این اردوها، نگاهشان را به جهان پیرامونی دگرگون کنم و به آن‌ها بفهمانم که دنیا بسیار بزرگ و ایران کشوری پهناور است و نیز به دنبال این بودم که بین فرهنگ کردها با سایر مناطق ایران اتصالی برقرار کنم.

خوش‌بختانه ما فعال‌ترین معاونت پرورشی را با همکاری آقای جبار رضایی در کردستان تشکیل داده بودیم و به دلیل امکاناتی که پس از سفر وزیر و سایر مسئولان در اختیارمان قرار گرفته بود و

اردوگاه‌های بسیار بزرگی که در استان‌های مختلف برای حضور دانش آموزان کرد اختصاص یافته بود، توانستیم دانش آموزان را گروه گروه به اردوهای مختلف بفرستیم. هدف ما از اعزام آن‌ها به اردو، نه انتخاب دانش آموزان نخبه، بلکه اعزام همه آن‌ها بود. لیکن رعایت ضوابطی ساده نیز از اصول کار بود. آن‌ها در این مسافرت‌ها موفق می‌شدند از شرق، غرب، شمال و جنوب ایران دیدار داشته باشند؛ چیزی که برایشان بسیار خوشایند و آموزنده بود.

نکته جالب دیگر شوق حضور آن‌ها در سفرهای زیارتی به مشهد مقدس بود. شسایان ذکر است که مردم کردستان از برادران سنی و اغلبشان پیرو مذهب شافعی هستند و امام رضا (ع) را بسیار دوست دارند.

ما در خود سنندج هم اردوگاهی تأسیس کردیم که خیلی مورد استقبال قرار گرفت. در شمال کشور نیز اردوگاهی به نام کردستان ایجاد کردیم و همه تلاش ما این بود که به آن‌ها بگویم ایران ما بسیار بزرگ است و ایرانی‌بودن بالاتر از کردبودن است.

توجه به آموزش

راهبرد جدی گرفتن آموزش، نه تنها نتیجه‌ای آموزشی و پرورشی داشت، بلکه نتیجه‌ای امنیتی و سیاسی هم داشت و این برایمان بسیار مهم بود. یادم می‌آید که پس از مدتی، حزب دموکرات کردستان که خود از عوامل ایجاد اغتشاش در مدارس بود و تلاش می‌کرد به هر نحو ممکن دانش آموزان را اغوا کند و آن‌ها را با خود همراه سازد، در نشریات و اعلامیه‌های خود به چاپ سلسله مطالبی با عنوان «چه کنیم تا در امتحانات موفق شویم»، اقدام کرد. این کار آن‌ها نشان می‌داد که با همه شم سیاسی خود، راهبرد ما را نفهمیدند و در این میدان بازنده شدند. وقتی من نشریه را دیدم، سکوت کردم، ولی در دل گفتم، «خدا را شکر که این راهبرد هم جا افتاد».

یادم می‌آید که یک سال بعد از پیاده کردن این راهبرد، معاون سیاسی استاندار - آقای هاشمی - در یکی از جلسات به من گفت: «دیگر گزارشی از شلوغی مدارس نمی‌بینم؟!» و من گفتم: «مدرسه‌های ما دیگر شلوغ نیست». گفت: «من که باور نمی‌کنم». از ایشان خواستم که بررسی کند و وی با ناباوری بحث را عوض کرد. مجدداً گفتم: «شما دیگر در مدرسه‌های ما شلوغی نخواهید دید» و چنین نیز شد.

طبیعی است که من و دوستانم وقتی می‌دیدیم طرح‌های ما یکی پس از دیگری با موفقیت اجرا می‌شود و ما توفیق پیدا می‌کنیم که شاهد دستاوردهای خوب این طرح‌ها باشیم، تشویق می‌شدیم و باز هم ساعت‌ها برای حل مسائل و مشکلات منطقه وقت می‌گذاشتیم و فکر می‌کردیم.

همین تدابیر باعث شد، استانی که در سال ۱۳۶۰ در رده‌بندی

آموزش و پرورش کشوری، سومین استان از آخر بود، چنان رشد کند که در سال ۶۴ سومین استان از اول شود و فعالیت‌هایش، یکی پس از دیگری، به عنوان الگو در سایر مناطق کشور و در سطح ملی مطرح شود.

طرح سرباز معلم

طرح آموزشی فرهنگی «سرباز معلم»، یکی دیگر از موضوعات پیشنهادی ما بود. این پیشنهاد را به این صورت مطرح کردیم: افراد می‌توانند دو سال خدمت سربازی خود را به جای رفتن به پادگان و جبهه، به عنوان سرباز معلم، در آموزش و پرورش خدمت کنند. استاندار کردستان از این طرح استقبال کرد. ژاندارمری هم که در آن زمان فرماندهش یک نظامی تمام‌عیار به نام **سرهنک بهرام پور** بود و شخصیتی فرهنگی نیز داشت، این طرح را پذیرفت، زیرا معتقد بود که مشکل کردستان، مشکل فرهنگی است. وی گفت: «من حاضریم تمام سربازان دارای دیپلم را در اختیار شما بگذارم تا به عنوان سرباز معلم خدمت کنند». به این ترتیب، تفاهم‌نامه‌ای با استانداری امضا کردیم و قرار شد که این اقدام صورت پذیرد. اطلاعیه مشترکی نیز صادر شد.

با صدور این اطلاعیه، ضدانقلاب به جوسازی و پخش اطلاعیه‌هایی بین مردم اقدام کرد و ما را به دروغ‌گویی و فریب مردم کردستان متهم کرد. برخی از نیروهای بومی که به ما نزدیک بودند، پیشنهاد کردند من ضمن مصاحبه‌ای با صداوسیما کردستان، تبلیغات آن‌ها را بی‌اثر کنم، اما من خودداری کردم و گفتم: «روزی که این نیروها به مدارس کردستان بروند و در کلاس‌های درس روستایی شروع به تدریس کنند، همه این‌ها جواب خود را خواهند گرفت».

در سال‌های ۶۰ و ۶۱ معلم شدن برای یک دیپلمه در کردستان فرصتی بزرگ محسوب می‌شد؛ چون این امکان وجود داشت که او در آینده به استخدام آموزش و پرورش درآید و من می‌دانستم که همین موضوع می‌تواند انگیزه تقاضا برای سرباز معلمی از طرف جوانان کردستان باشد.

به هر حال متقاضیان جذب شدند و یک افسر عقیدتی سیاسی به نام **سروان نصراللهی**، فرماندهی سرباز معلم‌ها را به عهده گرفت و پس از گزینش اولیه، برای آنان دوره‌های آموزشی (روش تدریس و بررسی کتاب‌های درسی ابتدایی) برگزار کردیم. در واقع یک کار ستادی تمام‌عیار از طرح درس گرفته تا نوشتن سرفصل دروس و برگزاری آموزش قبل از خدمت انجام دادیم، بدون این‌که وزارت خانه اطلاع داشته باشد. وقتی آن‌ها آموزش نظامی می‌دیدند، تعدادی از مدرسان مراکز تربیت معلم را به پادگان‌ها می‌فرستادیم تا سرباز معلم‌ها را آموزش دهند.

پادگان هم‌خانه شهابست

جمعه بود. من برای اطلاع از وضع سرباز معلمان به پادگان رفتم و دیدم پدر و مادرهای سرباز معلم‌ها از سراسر کردستان با مینی‌بوس، اتوبوس، لندرور و حتی تراکتور، برای دیدن فرزندان‌شان آمده‌اند. آن‌ها بیرون پادگان نشسته بودند. سروان نصراللهی دستور داد درهای پادگان را باز کردند و از ایشان خواست که وارد پادگان شوند. این اولین آشتی مردم کردستان با نظام جمهوری اسلامی بود. به عبارت دیگر، نخستین مفاهمه و آشتی مردم کردستان با نظام جمهوری اسلامی، با نقش‌آفرینی آموزش و پرورش صورت

پذیرفت

تا قبل از این ماجرا مردم کردستان تصور می‌کردند پادگان جایی است که در آن جاعده‌ای برای سرکوب مردم تربیت می‌شوند. وقتی درهای پادگان باز شد، ابتدا چند نفری به شوق دیدار فرزندان‌شان با احتیاط وارد پادگان شدند. آن‌ها زیراندازی روی چمن‌ها پهن کردند و گفتند ما همین جا راحتیم. بقیه هم که می‌ترسیدند داخل پادگان شوند، ترجیح دادند همان بیرون بنشینند و منتظر دیدار فرزندان‌شان بمانند. من خود شاهد این ماجرا بودم. سروان نصراللهی به عنوان فرمانده، به دانشجویان دستور داد با میوه‌ها و کمپوت‌هایی که در پادگان موجود بود، از والدین خود پذیرایی کنند. متعاقب این حرکت بود که من نشانه‌هایی از اعتماد این مردم را به نظام و نظامیان در چهره‌ها دیدم. این صحنه به زعم من نقطه عطفی در تاریخ کردستان بود که شاید در کمتر جایی ثبت شده باشد؛ چون در آن‌جا و در آن زمان، مردم کردستان با نظام و نظامیان و با ارتش و سپاه - که در واقع قوه قهریه نظام تلقی می‌شد - آشتی کردند.

چاره‌جویی برای اوقات بیکاری دانش‌آموزان

بازدیدهای ما و گزارش‌های رسیده از این مدارس [مدارس شبانه‌روزی در تمام نقاط ایران] نشان می‌داد که این بچه‌ها در شبانه‌روزی‌ها، علاوه بر ساعتی که صرف مرور درس‌ها، ورزش و بازی و تماشای تلویزیون می‌کنند، نزدیک به چهار ساعت در شبانه‌روز وقت اضافی دارند. این مسئله ما را با توجه به وقوفی که بر اصول تعلیم و تربیت داشتیم، نگران می‌کرد، از این رو درصدد برآمدیم که با اجرای طرحی، این ساعات و اوقات آزاد آن‌ها را پرکنیم.

برای این کار بهتر آن دیدیم صنایع دستی مناطقی که دارای مدرسه شبانه‌روزی بودند، شناسایی شوند و برنامه‌ریزی کنیم تا مربیان ورزیده‌ای، صنایع هر منطقه را به دانش‌آموزان شبانه‌روزی آموزش دهند؛ مثلاً در خراسان، در یکی از شبانه‌روزی‌های دختران، ترویج کشت و برداشت زعفران را در نظر گرفتیم و زمینی را کنار شبانه‌روزی اجاره کردیم. یا مثلاً در جایی که گلیم‌بافی رواج داشت، کلاس آموزش گلیم‌بافی تأسیس کردیم و به همین ترتیب، آن را با تلاش و همکاری آقای کریمی، مدیرکل دفتر آموزش عمومی، در همه شبانه‌روزی‌ها اجرا کردیم؛ البته سرمایه اولیه‌ای نزدیک به دو میلیون تومان هم برای رواج هر صنعت به این مدارس می‌دادیم. ما با اجرای این طرح توانستیم:

- اوقات بیکاری بچه‌ها را به بهترین وجه پر کنیم.

- مهارتی را به آنان بیاموزیم.

- درآمد حاصل از فروش این محصولات را به خود آنان اختصاص دهیم.

این تدابیر باعث شده بود که بچه‌ها با انگیزه درس بخوانند و کار کنند و درآمدی هم داشته باشند که همین مسئله پدران و مادران را تشویق می‌کرد به تحصیل فرزندان‌شان علاقه نشان دهند.

یادم هست، روزی در اتاق کارم نشسته بودم که دیدم یک کارتن خیلی شکیل و زیبا که روی آن به فارسی و انگلیسی نوشته شده بود و پر از خیارهای سبز و تر و تازه بود، آوردند و روی میز کار من گذاشتند. پرسیدم: این خیارها چیه؟ از کجا آمده؟ گفتند: این‌ها را از مدرسه راهنمایی شبانه‌روزی استان یزد برای شما فرستاده‌اند. آن‌ها با اجرای این طرح، خیار گلخانه‌ای می‌کارند و به دبی صادر می‌کنند. آن‌جا بود که من احساس کردم موفق شده‌ام.

ادامه در صفحه ۲۱



آرش خیبری خواه
معلم فعال - قزوین

آرش خیبری خواه خدمت در آموزش و پرورش را از آموزگاری با مدرک کاربداتی تربیت معلم شروع کرده و تا اخذ کارشناسی ارشد علوم تربیتی ادامه داده است.

وی فارغ‌التحصیل ممتاز رشته علوم تربیتی از دانشگاه شهید بهشتی است و ارتباط علمی خود با آن دانشگاه را با نوشتن و انتشار مقالات علمی حفظ کرده است. به جز این، هفت پروژه تحقیقی را در حوزه علوم تربیتی به انجام و دو مقاله در مجلات علوم تربیتی دانشگاهی به چاپ رسانده است. وی که در رده‌های اداری و آموزشی خدمت کرده است، ۲۷ سال سابقه کار دارد و در حال حاضر معاون آموزش عمومی و آموزش و نوآوری ناحیه یک قزوین است.

یکی دیگر از کارهایی که در این مدت انجام شده «توسعه آموزشدهای فنی» بود. برای این کار، ناگزیر بودیم راه ادامه تحصیل فارغ التحصیلان آن را باز کنیم، زیرا اگر دانش آموزان فنی و حرفه‌ای یا کار دانش، احساس کنند راه ادامه تحصیل آن‌ها بسته است و به اصطلاح باب بست مواجه می‌شوند، ترجیح می‌دهند اصلاً وارد این کوجه بن بست نشوند.

یکی دیگر از کارهایی که در این مدت انجام شد، پذیرش ادامه تحصیل فارغ التحصیلان آموزشدهای فنی و حرفه‌ای در دوره‌های کارشناسی ناپیوسته از سوی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری بود که در صورت موفقیت در کنکور، پس از دو سال تحصیل، مدرک مهندسی کاربردی دریافت می‌کنند.

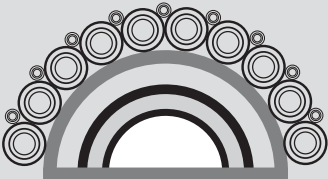
باید توجه کرد که مسیر کسب این مدرک مهندسی نسبت به ادامه تحصیل از طریق شاخه نظری، یک سال کوتاه‌تر است؛ چون دانش آموزان شاخه نظری، باید دوره پیش دانشگاهی را بگذرانند، در صورتی که در شاخه فنی و حرفه‌ای نیازی به گذراندن این دوره نیست. مهندسان کاربردی حتی می‌توانند در کنکور فوق‌لیسانس و سپس آزمون دوره دکتری شرکت کنند؛ یعنی منعی برای ادامه تحصیل آن‌ها وجود ندارد.

به طور کلی تلاش‌هایی که در این مدت برای توسعه آموزشدها صورت گرفت، با هدف توسعه فنی و حرفه‌ای بود. البته رؤسای مناطق و استان‌ها، فرمانداران، استانداران، نمایندگان مجلس و حتی شخص رئیس جمهور، نسبت به آموزشدها عنایت خاصی داشتند، و چون مردم در استان‌ها خواهان تأسیس آموزشده بودند، رئیس جمهور در سخنرانی‌های خود در چند استان کشور، با هدف خدمت به آن منطقه، تأسیس یک آموزشده فنی را هم عنوان می‌کردند.

وقتی بحث توسعه آموزشدها جایگاه واقعی خود را پیدا کرد و تثبیت شده ما گفتیم که توسعه آموزشدها نیاز به منابع نیروی انسانی و آموزش و پرورش دارد و اکنون تعدادی از آموزشدها در مناطق، در فضا و بنایی دایر می‌شود که متعلق به آموزش و پرورش نیست و این فضاها یا زمین‌ها به وسیله خیرین یا فرمانداران به آموزش و پرورش هدیه می‌شود؛ حتی در شهر سقز، زمانی که می‌خواستند هنرستانی را به آموزشده تبدیل کنند، به شرطی موافقت کردم که در مقابل، فرمانداری یک هنرستان برای ما بسازد که او هم ساخت.

پس از آن، طرح تأسیس «آموزشدهای شبانه» را به منظور جلوگیری از افزایش بار مالی دولت طراحی و اجرا کردیم؛ چون بودجه‌ای که دولت به ما می‌داد، به تعداد دانشجویان تقسیم می‌شد، بنابراین سرانه دانشجوی پایین می‌آمد؛ یعنی به هر دانشجویی ۱۸۰ هزار تومان در سال می‌رسید. در حالی که آن زمان، هزینه دانشجوی در آموزش عالی ۸۰۰ هزار تومان بود. مایه‌گیری‌های بسیاری کردیم تا آن را به ۳۰۰ هزار تومان افزایش دادیم و برای این که این مبلغ با افزایش تعداد دانشجویان کاهش پیدا نکند، تعداد آن‌ها را با هزینه خودشان زیاد کردیم و بدین ترتیب، شبانه‌ها را تأسیس کردیم و توسعه دادیم. البته ظرفیت هم داشتیم، فضای آموزشدها بعد از ظهرها خالی بود و مردم هم استقبال می‌کردند. بدین ترتیب، تعداد آموزشدها که قبلاً ۵۰ باب بود، به ۱۵۰ باب افزایش یافت و اکنون قریب به ۵۰ هزار دانشجوی شبانه داریم.

برگرفته از کتاب فراتجربه، خاطراتی از سه دهه مدیریت فرهنگی. دکتر علی اصغر فانی، انتشارات عابد، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰.



بتول اویسی
معلم نمونه کشوری
بنجار

استان سیستان و بلوچستان

خانم اویسی دارای مدرک لیسانس آموزش ابتدایی است. در دوره راهنمایی تدریس می‌کند و اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد رشته ادبیات فارسی است. همسرش آزاده و از جان‌بازان دفاع مقدس است. پاره‌ای از موفقیت‌های خانم اویسی به این شرح است: کسب مقام اول در درس نمایش خلاق پایه پیش‌دبستان، کسب مقام برتر در رشته داستان‌نویسی پرسش مهر، حضور فعال در جشنواره الگوهای برتر تدریس در منطقه و استان. کسب مقام‌های اول و دوم استانی در فراخوان پرسش مهر. وی اینک در بنجار زابل به خدمت اشتغال دارد